

حافظ و امیر معزی

حافظ با دیوان امیر معزی آشنا و مانوس بوده و در موارد بسیار از قصائد او اقتفا کرده است، و با آن که طرز سخن و شیوه تفکر آن دو از هم جداست کاملاً روشن است که خواجه در سرودن ابیاتی از غزلهای خود به بیت یا ابیاتی از سروده های معزی نظر داشته و تعبیرات و مضامین او را در شعر خود آورده است. موارد اقتفاء از قصائد معزی در دیوان خواجه پیش از آن است که نیازی به ذکر شاهد و نقل نمونه باشد، و با نظری گذرا در دیوان امیر معزی شماری از این موارد ملاحظه خواهد شد. پیش از این نیز در این باره کسانی سخن گفته و به چند نمونه زیر اشاره کرده اند:

معزی:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن

حافظ:

ربع را برهم زتم اطلال را جیحون کنم؟

ای نسیم منزل لیلی، خدا را تابه کی

معزی:

از دولت سعادت شاهنشاه جهان

بشگفت و تازه گشت دگر باره اصفهان

صاحبقران خسرو و شاه خدایگان

سلطان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست

حافظ:

شد عرصهٔ زمن چو بساط ارم جوان از پرتو سعادت شاه جهان ستان
 خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست صاحبقران خسرو و شاه خدایگان
 اما معانی و مضامین مشابه و مشترک در سروده‌های این دو شاعر بیش از اینهاست و
 بارها در دیوان امیر معزی نکات و تعبیراتی می‌بینیم که ایاتی از غزل‌های حافظ را به یاد
 می‌آورد. در این جا به چند نمونهٔ دیگر از این گونه موارد اشاره می‌کنیم:
 معزی:

جهان و هر چه در او هست دون همت توست عیال همت تو هست صد هزار جهان
 و نیز:

جهان و هر چه در او هست آشکار و نهان مسلم است به عدل وزیر شاه جهان
 حافظ:

جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
 معزی:

ساغر بیار و جام بخواه و بنوش می کز دست تو حلال‌تر از شیر مادر است
 حافظ:

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است
 معزی:

اینهمه زشتی مکن کامروز را فردا بود ورتو گویی از پس امروز فردا نیست هست
 حافظ:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی
 معزی:

گر به کار سامری و کار چشمش بنگرید چشم او داناتر است از سامری در ساحری
 حافظ:

قیاس کردم و آن چشم جادوانهٔ مست هزار ماحر چون مامریش در گل‌ه بود
 معزی:

در عشق تو زیر و بم هماواز من اند اندیشه و باد سرد دمساز من اند
 خاموشی و صبر خازن راز من اند رنگ رخ و آب دیده غماز من اند
 حافظ:

تورا صبا و مرا آب دیده شد غماز و گرنه عاشق و معشوق رازداران اند

معزی:

زخم کمان گروهه توماه را بخت زان خستگی به روی مه اندر نشان گرفت

حافظ:

روز ازل از کلک تویک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حل مسائل
 میان دو بیت بالا در معنی و مضمون مشابهت و مناسبت آشکار است، و هر دو شاعر وجود
 کلف را بر روی ماه به دو وجه مختلف و در عین حال مشابه توجیه کرده و هریک به
 نوعی آن را به هنر یا به بزرگی شأن ممدوح خود نسبت داده اند.

معزی:

معلوم شده است این خیر از دفتر احکام مفهوم شده است این سخن از نامه اسرار
 دیری ست که در چرخ همین تعبیه سازند هفت اختر سیار در این شغل و در این کار
 این دولت و این ملک به بازی نتوان داشت بازی نبود تعبیه اختر سیار

حافظ:

میشاخ غره به بازی خود که در خیر است هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز؟
 ابیاتی که در این مورد اخیر از امیر معزی نقل شد بخشی ست از قصیده ای در مدح امیر
 ارسلان ارغون، در دوران حکومت پرتشویش و تزلزل او در مرو (۴۸۵ تا ۴۹۰) و در
 روزگاری که برکیارق عزم آن داشت که او را از میان برگیرد و خراسان را به قلمرو
 فرمانروایی خود ضمیمه کند. بیت حافظ نیز ظاهراً خطاب به پادشاه یا امیری ست که در
 وضعی همانند وضع ارسلان ارغون قرار دارد (شاید سلطان زین العابدین) و به تدبیرها و
 «بازیها» (یا به اصطلاح امروز سیاستبازیها)ی خود مغرور و دلگرم است، ولی
 تعبیه هایی که در احکام کواکب صورت پذیرفته به گونه دیگری ست و از «انگیخته شدن»
 یا بر افتادن پادشاه خبر می دهد.

الفاظ و مفردات اساسی بیت حافظ همگی در ابیاتی که از امیر معزی نقل شد موجود
 است، و این اشتراک در الفاظ و معانی به اندازه ای نزدیک و آشکار است که نمی توان
 آن را به تصادف و اتفاق و توارد نسبت داد. غزلی که این بیت خواجه جزء آن است (دلم
 رمیده لولی وشی ست شورانگیز...»، در هشت نسخه از چهارده نسخه کهن و معتبری که
 شادروان خانلری در طبع دیوان حافظ زیر نظر داشته مندرج است، و بیت مورد نظر (با
 تحریفاتی که بسبب نامفهوم بودن آن بر کاتبان روی داده است) در هفت نسخه از این
 هشت نسخه دیده می شود. از این روی در اصالت آن نباید تردید داشت، ولی از آن جا که
 تناسب و هماهنگی آن با ابیات دیگر غزل اندک است شاید بتوان گفت که خواجه آن را

بعداً بمناسبتی ساخته و به غزل مزبور افزوده است.

تهران

یادداشتها:

۱ - کلمه «گله» در مصراع دوم بیت حافظ از دیرباز محل اشکال و اختلاف نظر بوده است. سودی در شرح این بیت «گله» را به فتح اول خوانده و بمعنی «رهم» گرفته است، و پس از اونیز کسان دیگری در این باره از او پیروی کرده‌اند. اما چشم مت و افسونگر معشوق را دارای رهم‌ای پنداشتن که هزار ساحر چون سامری هم در میان گاوان و گوسفندان آن باشند، اگر مضحک نباشد، توصیفی زشت و غریب است. چنان که از شرح سودی برمی‌آید در همان زمان شارحان دیگر این کلمه را بمعنی «شکایت» می‌دانستند، و این معنی در برخی از چاپهای دیوان نیز در حواشی این غزل دیده می‌شود. مرحوم قدسی در حاشیه دیوانی که به خط خود نوشته و بارها بطبع رسیده است «گله» را در این بیت به ضم لام خوانده و معنی آن را «زلف» دانسته است. روشن است که این دو معنی هم هیچ یک با مضمون بیت تناسب و سازگاری ندارد.

در زبان فارسی یکی از معانی «گله» (به کسر گاف و تخفیف یا تشدید لام) سیاهی چشم و مردمک چشم است که در زبان آذری و برخی از لهجه‌های ایرانی نیز بکار می‌رود و در گویشهای لری و کردی بصورت‌های «گلاره» و «گلنه» موجود است. در زبان یونانی «گله» (glene) با این کلمه به یک معنی و از یک اصل است. در مصراع اول این بیت مشوی:

از غنبار ارپاک داری گله را نوزیک قطره ببینی دجله را
نیز «گله» به همین معناست و کسانی که آن را در شرح این بیت به کاف تازی خوانده و به معنی سایبان و خیمه و پرده گرفته‌اند به این نکته توجه نداشته‌اند.

۲ - «پادشاه انگیز» (در مقابل پادشاه نشان) شخصی یا امری است که پادشاهی را از سلطنت براندازد. فرخی گوید:

از مشرق تا مغرب زایش به همه جای گه شاه برانگیز و گه‌نی شاه نشان باد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی